

تحلیلی بر قانون اجرای احکام مدنی و قانون دیوان عدالت اداری از منظر عدالت اجرائی

روح اله باغبان^۱

چکیده:

بعد از پایان محاکمه و صدور حکم به نفع محکوم له، مسأله قابل توجه، چگونگی اجرای حکم می باشد که از دیرباز مورد توجه حقوقدانان و دستگاه قضایی کشور ما بوده است. سولاتی از قبیل این که آیا به صرف صدور حکم می توان محکوم له را برنده دعوا دانست و او را از مزایای حکم بهره مند کرد؟ و این که مزایای بهره مندی از حکم صادره چیست؟ و جایگاه عدالت مجریان در نحوه اجرای احکام صادره کجاست؟ بخشی از نگرانی حقوقدانان می باشد. در این راستا به نظر می رسد هر چقدر قانونگذار در مقام قانونگذاری صریح و جامع عمل نموده باشد در جایی که مجریان عملکرد مناسبی نداشته باشند لطمات جبران ناپذیری به مردم و نهاد حکومتی و حتی دولت از نظر عدالت قضایی وارد می گردد. بدیهی است تبلور حقوق و احقاق حق زمانی شکوفا می گردد که اجرای احکام قانوناً و صحیح و به فوریت و به دور از هرگونه اعمال سلیقه شخصی صورت پذیرد. این نگارش در قانون دیوان عدالت اداری و به لحاظ ضمانت اجرای احکام پر رنگ تر به چشم می خورد که خوشبختانه در بازنگری قانون مذکور به سال ۱۳۹۲ و اصلاحات صورت گرفته، نواقص آن عمدتاً مرتفع گردیده است بنابراین در این مقاله تلاش شده است به لحاظ نقش مهم نحوه اجرای احکام قضایی از منظر عدالت اجرایی قواعد مربوطه مورد بررسی و سپس تحلیلی مقایسه ای بر قانون اجرای احکام مدنی و قانون دیوان عدالت اداری پرداخته شود.

کلیدواژه ها: قانون، اجرای احکام ، دیوان عدالت اداری، ضمانت اجرا

^۱- کارشناس ارشد حقوق عمومی

درآمد

اجرای احکام غایت و هدف نهایی دادرسی است و اجرای عدالت با اجرای دقیق حکم دادگاه محقق و تبلور می یابد... اگرچه بسیاری از مراجعان به دادگاه، دشواری یک دعوای حقوقی را اخذ رأی می دانند لکن مرحله مهم تر و دشوارتر، اجرای دقیق و صحیح و قانونی رأی صادره می باشد که ماحصل روند قضایی انجامی در این مرحله آشکار می شود که متأسفانه در بیشتر مواقع توجه کافی به این موضوع نشده است. دیوان عدالت اداری به عنوان تنها مرجع عالی قضایی عهده دار رسیدگی به شکایات مردم از دولت به استناد اصل ۱۷۳ قانون اساسی می باشد. که در جهت تظلم خواهی و رسیدگی به تعدیات مأموران دولتی و یا تصمیمات دولتی علیه منافع مردم، تأسیس و یکی از مهمترین دستاوردها و مولود انقلاب اسلامی است. اما تأسیس یک نهاد عالی قضایی - اداری به تنهایی کافی نمی باشد، به همین جهت، قانون گذار در سال ۱۳۸۵ با اصلاح قانون، مبادرت به ایجاد واحد اجرای احکام و با تصویب قانون ۱۳۹۲ توجه ویژه ای به آیین حاکم بر اجرای احکام دیوان عدالت اداری نمود. بدون تردید مسئله اجرای احکام یکی از مباحث بسیار مهم در نظام قضایی کشور می باشد و عدم توجه به آن جز کاهش کیفیت آرای قضایی، بی توجهی و گستاخی مقامات عمومی در مقابل آرای قضایی کشور و عدم مسئولیت پذیری آنان نسبت به عملکرد و تصمیمات خود و در نتیجه افزایش نارضایتی مردم و کاهش اعتماد مراجعان به نظام قضایی کشور را به دنبال نخواهد داشت. خوشبختانه اصلاحات قانون گذار در سال ۱۳۹۲، و توجه خاص به موضوع اجرای احکام موجب اقدامات بسیار ارزشمندی شد که تأثیرات مثبتی در افکار عمومی و نقش مؤثر قوه قضائیه در میان قوا و جایگاه واقعی آن در رسیدگی به تظلمات و احقاق حق مردم حتی از مقامات عالی کشور گذاشت. از جمله این اقدامات، سازوکارهای ایجاد واحد اجرای احکام، در راستای اجرای صحیح و قانونی آرای قطعی و جلوگیری از تعلل در اجرا و تصریح ضمانت اجراهای آرای دیوان نظیر انفصال موقت از خدمت دولتی و جبران خسارات و حتی افزایش این ضمانت اجراها از جمله احضار مسئول و پیش بینی موعد قانونی و طرق اجرای احکام دیوان در ماده ۱۱۱ قانون ۱۳۹۲ بیان گردیده است.

از آنجا که اجرای حکم نوعی اعمال حاکمیت توسط نظام اداری است و محکوم له بایستی عندالاقضاء انجام مدلول حکم را در صورت استنکاف محکوم علیه از دایره اجرای احکام مدنی بخواهد و به عبارتی دیگر اجرای احکام مدنی و تحصیل خواسته مستلزم رعایت مقدمات و شرایطی است که مبتنی بر قواعد و اصول حقوقی است، این مقاله سعی دارد به لحاظ عدم انجام دقیق دیدگاه های مطروحه، به تبیین راه و روش صحیح اجرای حکم در دو قانون اجرای احکام مدنی و دیوان عدالت اداری با حفظ موانع و استثنائات و شرایط خاص حاکمه پردازد. بررسی و تحقیق در مواد قانونی، روشن نمودن ابهامات و تفاوت ها و شباهت های هر دو قانون با لحاظ نمودن حقوق محکوم له و محکوم علیه و ماهیت تسریع در اجرای احکام صادره هدف نگارنده می باشد.

باتوجه به تحولات عظیم در سیستم های پیشرفته حقوقی دنیا به ویژه در امور ماهوی، در امور شکلی و اجرای احکام، گستردگی ویژه ای مشاهده نمی شود. هرچند برخی کشور های صاحب نظر همانند فرانسه اقدامات جالب و قابل توجهی انجام داده اند لکن به لحاظ عدم تمرکز در این بخش متاسفانه شکوفایی و پیشرفت قابل توجهی در قانون ما مشاهده نمی شود به عنوان مثال، کشور فرانسه در تصمیمی جالب، با انتشار سالیانه آرای شورای دوستی فرانسه و با استفاده از فشار افکار عمومی و مطالبه گری شهروندان، نقش مهمی در شکل گیری و بهبود اجرای احکام شورای دولتی داشته است. لکن استفاده از چنین تجاربی، هنوز در کشور ما به مرحله عمل نرسیده است. لذا باتوجه به محدودیت منابع موجود در روش تحقیق، بر مبنای تفسیر موارد قانونی شکل گرفته و با استفاده از منابع کتابخانه ای و روش تحلیلی انجام شده است.

۱- مفاهیم و تعاریف (اجرا و حکم)

اجرا به کسر حمزه در لغت مصدر باب افعال از ریشه «جری» و به معنی در جریان انداختن، انجام دادن، در دستور کار قرار دادن و تنفیذ کردن است (عمید، ۱۳۵۰، ۹۱). در اصطلاح فقهی و حقوقی اجرا به معنای اقدام به تنفیذ احکام و دستورات قانونی صادره از مقامات ذی صلاح می باشد. در اصطلاح کلی، به کار بردن قانون یا به کار بستن احکام دادگاه ها را اجرا گویند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰، ۹). همچنین از وفای به عهد نیز به اجرا تعبیر شده است. در قانون مدنی ایران اصطلاح «وفای به عهد» به کار برده شده است. در حقوق فرانسه به همه آن چیزی که دارای خصوصیت شکلی باشد^۲ به اجرا تعبیر می شود. در تعریف اصطلاحی حکم نیز در فقه و حقوق آمده است: «حکم، رأی و تصمیمی است که قاضی دادگاه درباره دعوی که بر او برده اند برای فیصله دادن اختلاف صادر می کند» و فقها در فصل خصومت و پایان دادن به نزاع یا صدور مدل یا فعلی از قاضی به طریق الزام حکم می گویند. با عنایت به تعاریف فوق می توان چنین بیان نمود که اجرا عبارت است از اعمال مدرک عمومی برای تحمیل مفاد حکم مراجع قضایی به محکوم علیه یا اجبار شخص اعم از حقیقی یا حقوقی در انجام تعهدات و الزاماتی که با تمایل و یا به امر قانون عهده گردیده است.

اجرای حکم به معنای اعم عبارت است از اقدام به عملیات اجرایی از ابلاغ اجرائیه تا مرحله تحویل مال به محکوم له است. لکن اجرای حکم به معنای اخص عبارت است از تحقق بخشیدن مدلول حکم از قبیل گرفتن محکوم به از محکوم علیه و دادن آن به محکوم له (جعفری لنگرودی، ۱۳۰۰، ج ۵، ۲۴). به عبارت دیگر، تفاوت اجرای حکم به معنای عام و خاص در این است که در مفهوم عام ابلاغ اجرائیه نیز وجود دارد. لذا از آنجا که اجرای حکم به لحاظ ماهیتی که دارد خود دارای شرایط و مقدماتی می باشد هر یک از شرایط آن در عمل منجر به اعمال جزئیات و نکات خاصی است که توجه به آن بسیار اهمیت دارد. در این مقاله نیز سعی شده است با تبیین اجمالی اصول و ضمانت اجرای لحاظ شده به بررسی تطبیقی در قانون حاکم بر اجرای احکام مدنی و اداری پرداخته شود.

۲- مروری بر اصول حاکم و ضمانت اجرای آراء

²procedure

با صدور حکم در دعاوی، اصولاً اجرای آن باید با رعایت شرایط و تشریفات مندرج در قانون باشد. اصل فوریت اجرای حکم از جمله اصول حاکم بر آرای صادره می باشد. این اصل در ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی تصریح گردیده است. در ماده ۳۴ آمده است «همین که اجرائیه به محکوم علیه ابلاغ شد محکوم علیه مکلف است ظرف ۱۰ روز مفاد آن را به موقع اجرا بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم به بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای حکم و استیفای محکوم به از آن میسر باشد». به موجب ماده فوق الذکر ملاحظه می گردد که قانونگذار اجرای حکم را بدون تعلل و با فوریت تأکید می نماید (مهاجری، ۱۳۸۸، ج ۴، ۱۱). اداره کل حقوقی قوه قضائیه به شرح نظریه مورخه ۱۳۸۵/۵/۲۱ اعلام نظر نموده است: اصل به اجرای فوری احکام قطعی دادگاه ها است و تأخیر در اجرا یا عدم اجرا امری استثنایی است که محتاج مجوز قانونی است.^۳

از اصول دیگر حاکم بر آرای صادره را می توان به اصل تداوم عملیات اجرایی و عدم تأخیر اجرای حکم تعبیر نمود. به موجب ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی، دادورز بعد از شروع به اجرا نمی تواند اجرای حکم را تعطیل یا قطع نماید و یا به تأخیر بیندازد مگر به موجب قرار دادگاهی که دستور اجرای حکم را داده یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تأخیر اجرای حکم را دارد. ماده مذکور از مهم ترین مواد قانون اجرای احکام مدنی است که بر اصل ضرورت اجرای حکم لازم الاجرا اشاره دارد. بنابراین هر تصمیم دادگستری قدرت اجرایی دارد و می توان به طور اجباری و در صورت لزوم (به جهت رعایت موثر و واقعی تصمیم قاضی) به موجب یک الزام مادی اجرا نمود. در این راستا اعمال مدرک قضایی ضرورتاً با اعمال قدرت حاکمیتی همراه است که به شکل مادی در قالب امضایی که در پایان هر رأی گذاشته می شود و در چارچوب یک قاعده لازم الاجرا تجلی می یابد. بدیهی است با عنایت به اینکه عدم اجرای سریع احکام خود نوعی اطاله فرایند دادخواهی است و عدم اعمال قانون موجب کاهش اعتماد به دستگاه قضایی و به نوعی بی اعتباری احکام می گردد ضروری است که ضمانت اجرای آرا و احکام بر مبنای اصول حاکم و بصورت واحد اعمال گردد (مهاجری، ۱۳۸۸، ۱۱).

هر چند قانون دیوان به درستی بین نهادهای انقلابی، موسسات و نهادهای عمومی غیردولتی تفکیک قائل شده و شکایت از نهادهای انقلابی در دیوان را مورد پذیرش قرار می دهد اما همچنان موسسات و نهادهای عمومی غیردولتی با وجود اقدام به امر عمومی و برخورداری از صلاحیت اعمال قدرت عمومی، خارج از صلاحیت دیوان ذکر شده است. اینگونه تضییق و تحدید صلاحیت دیوان، خلاف روح اصل ۱۷۳ و ۳۴ قانون اساسی و مغایر حق دسترسی به عدالت اداری است و شایسته می باشد که دولت در مفهومی موسع یعنی مجموعه حکومت در برابر شهروندان قابل شکایت باشند. به عبارت دیگر، بخش های اداری مجلس، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، مجلس خبرگان و قوه قضائیه باید مشمول صلاحیت دیوان باشند.

۳- تحلیلی بر مقایسه قانون اجرای احکام مدنی و اجرای احکام دیوان عدالت اداری

قوانین مربوط به اجرای احکام دیوان عدالت اداری بر خلاف اجرای احکام مدنی که دارای نص صریح و نسبتاً شخصی می باشد متأسفانه به صورت پراکنده در مواد ۱۰۷ الی ۱۱۹ قانون دیوان عدالت اداری اشاره گردیده است که همین پراکندگی و نقصان

^۳ - روزنامه رسمی شماره ۱۸۶۰۰ مورخه ۱۳۸۷/۱۰/۱۵

-اجرایی بودن حکم نیز در برابر اعلامی بودن آن است. حکم اجرایی حکمی است که مدلول آن بیانگر الزام محکوم علیه به انجام عملی باشد مثلاً^۴ خواننده محکوم می شود که مبلغی را به خواهان بپردازد.

مقررات، مشکلات عدیده ای به همراه داشته و بعضاً باعث سرگردانی ارباب رجوع در پرونده های دیوان و تأخیر یا عدم اجرای احکام گردیده است. بدیهی است با توجه به بخش چهارم از قانون دیوان عدالت اداری و خصوصاً مواد ۱۰۷ الی ۱۱۹ قانون مذکور قانونگذار مواردی را در راستای اجرای احکام صادره بیان نموده است که با توجه به اهمیت موضوع و لزوم بررسی تفاوت های حاکم بر قانون مذکور با قانون اجرای احکام مدنی در ذیل به تفکیک نسبت به بررسی مقایسه آنها می پردازیم:

۱-۳- اصول حاکم بر قانون دیوان عدالت اداری و قانون اجرای احکام مدنی و استثنائات وارده

همان گونه که از اسم اجرای احکام بر می آید وظیفه اجرای احکام، اجرای حکم می باشد و اولین شرط اجرای حکم قطعیت یا لازم الاجرا شدن حکم است. لازم به ذکر است در دیوان عدالت اداری نیز هرگاه شخص در دیوان علیه واحد دولتی یا ارگان های انقلابی طرح اعطا نماید چنانچه سرفعلی به اخذ رأی قطعی از دیوان گردد و محکوم علیه از اجرای حکم قطعی استنکاف نماید محکوم له در راستای احقاق حق خویش می تواند نسبت به اجرای حکم اقدام نماید. حسب ماده ۱۰۷ قانون دیوان عدالت اداری آمده است: «کلیه اشخاص مراجع مذکور در ماده ۱۰ این قانون مکلفند آرای دیوان را پس از ابلاغ به فوریت به اجرا گذارند.» که با دقت در ماده مذکور مشخص می شود قانونگذار به اصل تأخیر ناپذیری و ضرورت اجرای حکم لازم الاجرا تأکید دارد. بدین توضیح که وقتی اراده دادگاه به امری واقع می گردد و در قالب حکمی به نفع محکوم له وجه ضرر محکوم علیه ظهور پیدا می کند این حکم باید اجرا گردد. به دلالت ماده ۸ قانون آیین دادرسی مدنی نیز هیچ مقامی نمی تواند از اجرای آن جلوگیری کند. همین اصول نیز در قانون اجرای احکام مدنی حاکم بوده است لکن حسب ماهیت حاکم بر موضوع، هر اصلی دارای یک سری استثنائاتی بود و این اصول نیز از این موارد مستثنی نبود و لهذا با توجه به تفاوت های حاکم بر دو قانون مذکور در ذیل به تکلیف استثنائات حاکم بر اصل تأخیر ناپذیری احکام صادره از مراجع قضایی دادگاه های حقوقی و دیوان عدالت اداری اشاره می گردد (مهاجری، ۱۳۸۸، ۱۱).

۱-۳-۱- استثنائات و شرایط فاحش حاکم بر اصل تأخیر ناپذیری اجرای احکام صادره در دیوان عدالت اداری

ماده ۳۴ قانون دیوان عدالت اداری مقرر داشته است: «در صورتی که شاکی صرفاً ضمن طرح شکایت یا پس از آن مدعی شود (توجه گردد منظور قانونگذار صرفاً ضمن طرح شکایت یا در خلال روند رسیدگی می باشد و به عبارتی قبل و یا بعد از اتمام دادرسی تقاضای صدور دستور موقت قابلیت استماع ندارد) که اجرای اقدامات یا تصمیمات یا آرای قطعی یا خودداری از انجام وظیفه توسط اشخاص و مراجع مذکور در ماده ۱۰ قانون دیوان، سبب ورود خساراتی می گردد که جبران آن غیرممکن یا متعسر است می تواند به شعبه رسیدگی کننده و حتی در راستای ماده ۳۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی بصورت کتبی یا شفاهی تقاضای خود را مطرح و در صورت احراز ضرورت و فوریت موضوع دستور موقت بر توقف عملیات اجرایی اخذ نماید. شایان ذکر است شاکی در تقاضای دستور موقت بدون پرداخت هزینه دادرسی و خارج از تشریفات قضایی و حتی بدون سپردن تأمین مناسب و عدم لزوم به تأیید رییس دیوان عدالت اداری می تواند نسبت به اخذ دستور موقت اقدام نماید (مهاجری، ۱۳۸۸، ۱۲).

بدیهی است در ماده ۷۳ قانون مذکور قانونگذار صدور دستور موقت در مرحله تجدیدنظر از آرای دیوان را منوط به تأیید رییس دیوان عدالت اداری نموده است که می توان ابتکار قانونگذار در توجه به اهمیت موضوع از منظر زمان طرح درخواست دانست. استثنای دیگر قانونگذار در قانون دیوان عدالت اداری را می توان در ماده ۱۰۳ قانون مذکور و از باب تقاضای اعاده دادرسی

دانست. بدین توضیح که با اعاده دادرسی که در راستای اعلام اشتباه قاضی و یا تشخیص اینکه حکم اصداری برخلاف بین شرع یا قانون می باشد دستور توقف توسط شعبه صادر کننده رأی صادر می گردد که این را نیز یکی از موارد شرایط خاص در اصل تأخیرناپذیری اجرای احکام باید دانست. حصول توافق بین اصحاب دعوا درخصوص نحوه اجرای حکم، وجه و مانع قانونی جهت امکان عملی نمودن اجرای حکم مستنداً به ماده ۱۱۵ قانون دیوان، خارج بودن اختیار محکوم علیه از اجرای حکم و یا لزوم تهیه مقدمات اجرای حکم از سوی اشخاص ثالث، وجود ابهام در حکم صادره از موارد دیگر استثنائات حاکم بر اجرای احکام دیوان عدالت اداری می باشد که قانونگذار به اختصار بدان اشاره نموده است.

۲-۱-۳- استثنائات و شرایط خاص حاکم بر اصل تأخیرناپذیری اجرای احکام صادره در قانون اجرای احکام مدنی

در ماده ۲۴ از قانون اجرای احکام مدنی آمده است: «دادورز بعد از شروع به اجرا نمی تواند اجرای حکم را تعطیل یا توقیف یا قلع نماید یا آن را به تأخیر اندازد مگر به موجب قرار دادگاهی که دستور اجرای حکم را دارد یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تأخیر اجرای حکم را دارد یا با ابزار رسید محکوم علیه به وصول حکم یا رضایت کتبی او در تعطیل یا توقیف یا قطع یا تأخیر اجرا...» دقت در ماده مذکور نشان می دهد که قانونگذار بصورت حصری موارد و شرایط خاص و استثنائات حاکم بر اصل تأخیرناپذیری اجرای احکام مدنی را بیان نموده و دادورز صرفاً در مواد اشاره شده می تواند نسبت به توقف اجرای حکم اقدام نماید که از جمله آنها می توان به موارد ذیل اشاره نمود.

۱- صدور قرار از دادگاهی که دستور اجرای حکم یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تأخیر اجرای حکم را دارد. همچنین صدور قرار قبولی دادخواست و خواهی به موجب تبصره ۱ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی به انضمام تجدیدنظرخواهی از آرای قابل تجدیدنظر از جمله مواردی است که مانع اجرای حکم می باشد (ماده ۳۴۷ ق.آ.د.م).

۲- چنانچه محکوم له نسبت به تسلیم تأمین مناسب در مرحله فرجام خواهی خودداری نماید. در این جا نیز اجرای حکم به تأخیر می افتد (ماده ۳۸۶ ق.آ.د.م).

۳) اعاده دادرسی، صدور قرار تأخیر اجرای حکم به جهت رفع اختلاف (ماده ۳۰ قانون اجرای احکام مدنی) مجبور شدن محکوم له مبنی بر تعطیل یا توقیف یا قطع یا تأخیر اجرا، ابزار رسید محکوم له دائر به وصول محکوم علیه در صورت تایید محکوم له از استثنائات دیگر اصل تأخیرناپذیری اجرای احکام می باشد که قانونگذار در قانون اجرای احکام مدنی بدان اشاره نموده است (رئیس، ۱۳۸۵، ج اول، ۴۴).

۲-۳- نحوه اجرای احکام مدنی و احکام دیوان عدالت اداری (مقایسه تطبیقی)

تردیدی نیست که با صدور حکم قطعی دادگاه، آخرین مرحله دادرسی، اجرای حکم می باشد اصلاً اجرای احکام باید با رعایت شرایط و تشریفات مندرج در قانون اجرای احکام مدنی باشد که این شرایط در دو قانون اجرای احکام مدنی و قانون دیوان عدالت اداری دارای تفاوت هایی است. به عنوان مثال مهلت های متفاوت در دو قانون مذکور از جمله تفاوت های محسوس می باشد که با توجه به اهمیت فوری بودن اجرای احکام و خلاف هدف بودن مهلت های طولانی، بسیار اهمیت دارد. بدین توضیح که قانونگذار در برخی قوانین، به برخی از اشخاص حقوقی عمومی مهلت اضافی برای اجرای احکامی که علیه آنها صادر

شده، داده است. در این وادی، قانون اجرای احکام مدنی از حیث چگونگی و زمان اجرای حکم هیچ تفاوتی میان اشخاص محکوم علیه اعم از شخص حقیقی یا حقوقی قائل نشده است. لکن با توجه به این که قانون دیوان عدالت اداری ماهیتاً به تصمیمات مراجع دولتی و ... می پردازد اجرای احکام آن نیز دارای شرایط خاص خود بوده و شرایط ویژه ای لحاظ گردیده است که برخی از آنها دارای ابهاماتی نیز می باشد. به عنوان نمونه در ماده ۱۰۸ قانون دیوان عدالت اداری بصورت کلی اشاراتی شده است که این کلی بودن باعث ایرادات و ابهاماتی در عمل گردیده است که بررسی دقیق نحوه اجرای احکام صادره در دیوان عدالت اداری نشان دهنده تفاوت های بارز با قانون اجرای احکام مدنی می باشد که در ذیل و به تفکیک اشاره می گردد (بهرامی، ۱۳۸۲، ۵۷).

۱-۲-۳- شرایط حاکم بر قانون اجرای احکام مدنی:

در قانون اجرای احکام مدنی پس از حصول تحقق شرایط چهارگانه که عبارتند از: ۱- دادنامه قطعی (ماده ۱) ۲- اجرایی بودن حکم (ماده ۴) ۳- ابلاغ حکم (ماده ۲) ۴- درخواست محکوم له یا نماینده یا قائم مقام آن برای اجرای حکم (ماده ۲)، به درخواست محکوم له، اجرائیه صادر و به محکوم علیه ابلاغ می گردد و تکالیف محکوم علیه در ماده ۳۶ قانون اجرای احکام مدنی به صراحت اعلام گردیده است و محکوم علیه در مهلت ۱۰ روز نسبت به اجرای حکم می بایست اقدام و اجرا نماید. بدیهی است شعبه بدوی در راستای اجرای احکام مدنی و پس از انقضای مهلت قانونی صرفاً یک نسخه از اجرائیه ابلاغ شده به محکوم علیه را تحویل محکوم له داده و نامبرده آن را به واحد اجرای احکام تحویل می نماید. و واحد اجرای احکام نیز در راستای ماده ۲۱ اقدام به تشکیل پرونده و سیر مراحل اقدام می نماید (حیاتی، ۱۳۹۰، ۴۳).

۲-۲-۳- شرایط حاکم بر اجرای احکام دیوان عدالت اداری:

در قانون دیوان عدالت اداری قانونگذار در ماده ۱۰۸ بدون اشاره و توجه به قطعیت دادنامه اعلام داشته که پرونده پس از ابلاغ رأی به واحد اجرای احکام ارسال می گردد و در این ماده و برخلاف قانون اجرای احکام مدنی، قانونگذار اصدار و ابلاغ رأی و انقضای مهلت یک ماهه به محکوم علیه را برای اجرای حکم کافی دانسته است. این در حالی است که طبق ماده ۵ و ۶ و ۷ قانون اجرای احکام مدنی لزوم اجرای حکم منوط به صدور اجرائیه و ابلاغ به محکوم علیه و انقضای مهلت ۱۰ روزه طبق ماده ۳۴ همان قانون می باشد. از موارد اختلافی دیگر می توان به عدم لزوم درخواست محکوم له جهت اجرای حکم اشاره نمود. بدین توضیح که طبق ماده ۲۰ قانون اجرای احکام مدنی در صورت عدم درخواست محکوم له اجرائیه صادر نمی گردد و به تبع آن به اجرای احکام ارسال نمی گردد. این در حالی است که طبق قانون دیوان عدالت اداری لزومی به صدور اجرائیه نمی باشد و محکوم علیه مکلف است ظرف یک ماه نسبت به اجرای کامل و یا جلب رضایت محکوم له اقدام و نتیجه را به طور کتبی به واحد اجرای احکام دیوان گزارش نماید و در واقع قانونگذار توقف اجرای حکم را منوط به اعلام کتبی محکوم علیه دانسته است. در صورتی که طبق ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی توقف اجرای حکم را منوط به اعلام رضایت یا تقاضای کتبی محکوم له دانسته است. (به نظر می رسد قانونگذار با توجه به اینکه محکوم علیه در دیوان عدالت اداری و واحدهای دولتی یا ارگان های انقلابی می باشند و اعلام گزارش خلاف مایه، تخلف و جرم می باشد چنین مزیتی را برای محکوم علیه قرار داده است.) با نگاهی عمیق به موضوع و روند اجرایی احکام دیوان، مشخص می گردد که شعبات بدوی و تجدیدنظر در دیوان حسب مورد مکلف به ارسال کل پرونده به اجرای احکام دیوان می باشند. لکن در راستای اجرای احکام مدنی صرفاً شعب بدوی مکلف به

ارسال یک نسخه از اجرائیه ابلاغ شده به محکوم علیه پس از انقضای مهلت قانونی به محکوم له، می باشند (طباطبایی، ۱۳۸۱، ۳۸).

نتیجه گیری :

عدم اجرای سریع احکام مدنی، اطاله فرایند دادخواهی است و اعمال گستردگی در وضع قانون و تنوع برداشت های مختلف موجب کاهش اعتماد به دستگاه قضایی و به نوعی بی اعتباری احکام می گردد. انصاف حکم می کند به مثابه صحت احکام قضایی، اجرای احکام مدنی و اداری نیز در مسیر عدالت قضایی باشد. به همین منظور و برای اجرای دقیق احکام مدنی و اداری و یکنواخت سازی و همگام سازی نحوه اجرا پیشنهاد می گردد:

۱) در موارد اختلاف قوه قضائیه طی بخشنامه ای مفاد قاعده واحد را به مراجع ذی ربط اعلام نماید و با فسخ صریح موارد مبهم و تبیین برداشت صریح و صحیح از قانون نسبت به تسریع اجرا و به تبع آن مختومه نمودن پرونده ها با اجرای حکم اقدام نماید.

۲) نظر به پراکندگی اجرای احکام دیوان عدالت اداری و سرگردانی ارباب رجوع بعضاً در پرونده های دیوان پیشنهاد می گردد در لایحه ای مدون، قانون اجرای احکام دیوان با نظر خواهی از قضات با تجربه اجرای احکام و دادستان های محترم با تبیین مواد مربوط به صورت شفاف و فاقد نیاز به تفسیر در یک مجموعه منسجم و مدون همانند قانون اجرای احکام مدنی گردآوری گردد و سعی شود حتی المقدور باتوجه به حساسیت مسائل اداری و به منظور جلوگیری از تحریر حقوقی و نقض حقوق شهروندی از تأخیر و یا عدم اجرای احکام جلوگیری شود.

۳) استفاده از فناوری های روز در باب تنظیم و نحوه ابلاغ قضایی، یکنواخت سازی استعلام های سیستمی، ایجاد شبکه های یکپارچه جهت جلوگیری از اتلاف وقت و طولانی شدن سیر مراحل قضایی ضروری است.

۴) اطلاعات کلیدی و مشخصات مهم در متن حکم قضایی و هم در دستور اجرا تدوین و هماهنگی بین مراکز دولتی فراهم گردد.

منابع

۱- بافته، سیداحمد، رئیسی، سیستم های اجرایی احکام مدنی، جلد اول، تهران، نشر خط، ۱۳۸۵

۲- بازگیر، یداله، تشریفات دادرسی مدنی در آیینه آرای دیوان عالی کشور، نشر فردوسی، جلد ۲، ص ۱۳۸

۳- بهرامی، بهنام، اجرای احکام مدنی، تهران، نشر نامه، بینه، سال ۱۳۸۲

۴- مهاجری، علی، شرح جامع احکام مدنی، جلد اول، تهران، نشر فکرسازان، جلد ۴، سال ۱۳۸۸

۵- طباطبایی، منوچهر، حقوق اداری، چاپ هفتم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۱

۶- حیاتی، علی عباس، اجرای احکام مدنی در ششم حقوقی کنونی، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۰

۷- شمس، عبدالله، جزوه اجرای احکام مدنی، ۱۳۸۱

۸- عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۵۰

۹- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوقی، تهران، نشر گنج دانش، جلد ۵، ۱۳۰۰

۱۰- مشهدی، علی، قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در نظم کنونی، تهران، انتشارات خرسندی، ۱۳۹۵